بسم الله الرحمن الرحیم.

مقدمه سیزدهم. اماره طريق است يا سبب؟

1. خلاصه مسلك طريقيت: خداوند متعال در لوح محفوظ احكامى دارد كه بر اساس مصالح و مفاسد واقعيه جعل شده‏اند و در آن احكام عالم و جاهل، مسلمان و كافر به‏طور مساوى شركت دارند و همگان مكلف‏اند و آن احكام هرگز قابل تغيير و تبديل نيستند چه فتواى مجتهد مطابق با آن باشد و چه نباشد، سپس همان شارع مقدس طرق و راه‏هايى را براى وصول به واقع جعل نموده از قبيل خبر واحد و ... و به بندگانش اذن داده كه از اين طرق براى رسيدن به واقع حركت كند حال اگر اين امارات‏ ظنيه مطابق واقع درآمد در آن صورت اماره واقع را در حق ما منجز مى‏كند و بايد طبق آن عمل كرد و اگر عمل كرديم به مصلحت واقع خواهيم رسيد وگرنه گرفتار عقاب الهى خواهيم شد و اگر اماره مخالف واقع درآمد در اين صورت فقط اماره معذريت دارد؛ يعنى فرداى قيامت براى مكلف عذر و بهانه درست مى‏كند و او را عقاب نمى‏كنند و لكن هيچ‏گونه مصلحتى نصيب انسان نمى‏گردد.

2. خلاصه مسلك سببيت: اگر اماره بر حكمى از احكام قائم شد قيام اماره باعث مى‏گردد كه طبق مؤداى اماره از سوى شارع مقدس مصلحتى جعل و حادث گردد كه مساوى با مصلحت فائته واقع و يا پيش از آن باشد و در صورت خطاى اماره اين مصلحت حادثه جبران‏كننده آن مصلحت فائته بوده باشد و به دنبال حدوث اين مصلحت شارع مقدس طبق مؤداى اماره يك حكم ظاهرى جعل مى‏كند كه يا مماثل با حكم واقعى است اگر اماره مصيب الى الواقع باشد و يا مخالف آن است اگر اماره خاطى باشد.

مرحوم مصنف معتقد است حق آن است كه امارات طريق محض به سوى واقع‏اند و طبق مؤداى اماره مصلحتی حادث نمى‏گردد، بلكه تمام مصلحت برای واقع است.

دليل مطلب آن است كه همه قبول داريم كه قول به سببيت در طول قول به طريقيت است؛ يعنى اصل اولى در باب امارات طريقيت است و قول به سببيت خلاف اصل بوده و در طول قول به طریقیت است؛ يعنى اگر نتوانستيم بر مبناى طريقيت، شبهه‌ای که در مقدمه دوازدهم مطرح گردید را حل كنيم، ناگزير بر مبناى سببيت پيش خواهيم آمد، ولى اگر آن مشكله بر مبناى طريقيت قابل حل بود ديگر نيازى به پيمودن مسلك سببيت نداريم و ما در مقدمه قبل اين معما را بر مبناى طريقيت محضه حل نموديم، فلا حاجة الى القول بالسببية.

سؤال: معناى اينكه اصل در امارات طريقيت است چيست؟

جواب: معنايش آن است كه هر اماره‏اى چنانچه از نامش پيداست لو خلى و طبعه، خواهان آن است كه طريق محض باشد الى الواقع و در نفس اماره هيچ خصوصيتى نيست و اماره هيچ‏گونه موضوعيتى ندارد و تمام خصوصيت مال مخبر عنه و واقع است نه مال خبر، بلکه خبر تنها نقش مرآتى دارد؛ يعنى واسطه است در ديدن واقع و رسيدن به واقع به دو دليل:

1. لسان اماره لسان كاشفيت و حكايت‏گرى از واقع است مثلا خبر واحد صرفا مبين واقع است و در نفس خبر امتيازى نيست.

2. مهم‏ترين دليل بر حجيت امارات ظنيه عبارت است از بناى قطعى عقلاى عالم و ترديدى نيست در اينكه عقلاى عالم در اعتنا كردن بر خبر واحد به غير از رسيدن به واقع منظورشان نيست و اگر بناى عقلا مستقر شده بر عمل به خبر صرفا به منظور كشف و حكايت است لا غير.

نکته: قائلين به سببيت براى مدعاى خود استدلالى هم آورده‏اند و آن اينكه از طرفى ادله حجيت امارات كما سياتى به‏طور قطع و يقين دلالت دارند بر وجوب اتباع امارات پس به حكم شارع بر ما واجب است كه از امارات متابعت كنيم و از طرف ديگر لا شك در اينكه به عقيده عدليه احكام اللّه داير مدار مصالح و مفاسدى است كه در متعلقات آن احكام، يعنى افعال المكلفين وجود دارد، پس معلوم مى‏شود كه در نفس اتباع اماره مصلحتى است كه به خاطر آن متابعت اين اماره واجب شده و لو اين اماره مخالف واقع باشد و معناى سببيت هم همين است.

پاسخ: جناب مصنف میفرماید ماهم اين كبراى كلى را قبول داریم كه احكام الهى داير مدار مصالح و مفاسد است؛ يعنى هر فعلى كه در واقع داراى مصلحت ملزمه باشد شارع او را واجب مى‏كند و هر عملى كه فى الواقع داراى مفسده ملزمه باشد شرع مقدس او را تحريم مى‏كند، اما قائلیم: لازم نيست مصلحت در خود مؤداى اماره باشد تا شارع اتباع آن اماره را واجب گرداند، بلكه كافى است كه مصلحت تنها مال واقع باشد و غرض از واجب نمودن شارع اتباع اماره را، تنها رسيدن به مصلحت واقعيه باشد، نه‌تنها كافى است كه اين‏طور باشد، بلكه بايد اين‏چنين باشد؛ يعنى الا و لابد ايجاب اتباع اماره از سوى شارع بر بندگان صرفا به منظور رسيدن به واقع است به دليل اينكه فلسفه جعل امارات و حجت كردن امارات‏ همانا رسيدن به واقع و اعتناى تام شارع است به احكام واقعيه لذا به هيچ وجه راضى به ترك نشده و عند تعذر العلم راه امارات ظنيه را باز گذاشته با اين محاسبه ادله حجيت امارات كه دلالت مى‏كنند بر وجوب اتباع اماره و امر مى‏كنند بر اين معنا امرشان طريقى است؛ يعنى ناشى از يك مصلحت ملزمه‏اى در متعلقات اين‏ها كه همان اتباع اماره باشد نيست، بلكه مصلحت مال واقع است و اين ادله مجرد طريق به سوى واقع هستند و وقتى طريقى شد نفس اين امر يك اطاعت و عصيان على‏حده‏اى ندارد به غير از اطاعت و عصيان امر واقعى، يعنى اگر ادله حجيت نبود آن خبر واحد به تنهايى و بدون پشتوانه باعثيت و داعويت نداشت و قدرت تحريك مكلف را نداشت اين ادله حجيت آمد و پشتوانه خبر واحد شد و به خبر واحد قدرت تحريك داد و توان هل دادن بخشيد پس تمام الثواب مال اطاعت واقع است و تمام العقاب هم مال مخالفت واقع است و اين ادله سبب منجزيت اماره شد و يك بعث على‏حده‏اى ندارد چه اينكه عصيان و اطاعت على‏حده‏اى هم ندارد.